

بحثی پیرامون اخبار "من بلغ"

- قسمت اول -

سید محمود هاشمی شاهرودی

اخبار من بلغ متعدّد وارد شده است که برخی از آن‌ها در حدّ استفاضه و برخی مانند (صحيحه هشام بن سالم^۱) معتبر است، و لذا از نظر سند هیچ گونه خدشه‌ای در آن نیست. در این نوشتار اخبار من بلغ را از جهات گوناگون مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

جهت اول:

مفاد و مدلول اخبار

اولین مسأله که در این جا، بررسی دقیق و موşkافانه را می‌طلبید تعیین مفاد و مراد جدّی شارع از صدور این اخبار است. به بیان دیگر، بررسی این که شارع مقدّس در صدور این اخبار با الفاظ و ترکیب خاصّ آن‌ها، به دنبال بیان چه حکمی می‌باشد؟ آیا در صدد جعل حکمی شرعی می‌باشد و یا ارشاد به حکمی عقلی دارد؟ خلاصه بررسی این که مراد جدّی شارع در این اخبار چیست؟ آن هم با توجّه به این که ممکن است در این جا مانند بسیاری از موارد مراد جدّی ماورای مدلول مطابقی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱ / ب ۱۸ من أبواب مقدمة العبادات .

بوده و متحد با آن نباشد، لذا در تعیین مراد جدّی بین اصولیون اختلافاتی به چشم می‌خورد. آن‌ها احتمالاتی را در این باب بیان کرده‌اند که شاید بتوان احتمالات دیگری نیز به آن‌ها افزود.

اما قبل از هر چیز بیان دو نکته از باب مقدمه ضرورت دارد:

۱. مدلول مطابقی این روایات مدلولی اخباری بوده که متضمن یک جمله

شرطیه نیز می‌باشد:

مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَىٰ عَمَلٍ فَعَمِلَهُ إِتِمَاسًا لِلثَّوَابِ
أَعْطَىٰ ذَلِكَ؛ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا مَعَ الْوَاقِعِ، وَكَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَقْلَهُ.

در معنای مطابقی بیش از این نیامده است که: «به هر کس ثوابی از نبی ﷺ برسد و او هم به خاطر آن ثواب آن را انجام دهد، خداوند آن ثواب را به او عطا می‌کند، اگر چه مطابق واقع هم نباشد». همان گونه که معلوم است حدیث مزبور و نظایر آن صرفاً جملات اخباریّه بوده و در آن‌ها امری نیامده است. به عبارت دیگر، شارع مقدّس امر به تحصیل آن ثواب نکرده و نفرموده است: «إِعْمَلَهُ»، البتّه علاوه بر آن وعده که ترتّب همان جزاء بر شرط می‌باشد نیز آمده است.

۲. برای تعیین مراد جدّی و مدلول ماورائی، توجّه به ظهور حالی و نوعی متکلم غیرقابل انکار است. لذا در ما نحن فیه تشخیص مراد جدّی بدون توجّه به ظهور حالی و نوعی مولای حکیم و شارع مقدّس امکان‌پذیر نیست. در این جا دو گونه ظهور حالی موجود است:

الف) ترغیب به انجام: در حقیقت شارع مقدّس در این گونه خطابات تشویق و ترغیب و تحریک مخاطبین در سوق به مطلوب دنبال می‌کند؛ و لذا خطاباتش ظهور در ترغیب دارد. بدیهی است که تشویق و ترغیب مولوی از طلب غیرقابل انفکاک است. در عین حال، ترغیب هم می‌تواند مولوی باشد و هم عقلی.

ب) مولویّت و تأسیس: خطابات مولی ظهور در مولویّت دارد. یعنی آن چه از مولی صادر می‌شود بما هو مولی و بما آتّه مشرّع صادر می‌گردد، و نه بما هو عاقل و سیّد العقلاء. به عبارت دیگر، ظهور حالی شارع هنگام وضع حکمی اقتضا می‌کند که

خودش آن حکم را قرار داده و تأسیس کرده باشد و در صدد ارشاد و ترغیب به حکم و قانون مشرّع دیگری (عقلاً و عقلاء) نباشد. مثلاً: اگر ملکیتی را در جایی وضع می‌کند، ظاهرش این است که خودش قرار داده و نمی‌خواهد به یک ملکیت عقلایی راهنمایی و ترغیب نماید، مگر این که با قرینه‌ای خلافش ثابت شود. در این هنگام، یعنی در صورتی که ترغیب شارع یک ترغیب مولوی بوده، امر و نهی مولوی هم به دنبال آن درست می‌شود. اما اگر ترغیب شارع یک ترغیب عقلی بود، و اگر در آن بعث و تحریک هم وجود داشته باشد باز هم امر و نهی مولوی درست نمی‌کند، همچون خطابات ارشادی.

حال معلوم شد ظهور حالی و نوعی مولی و شارع مقدّس در خطاباتش ترغیب مولوی است، یعنی هم ترغیب است و هم از نوع مولوی آن است؛ زیرا همان گونه که معلوم شد ترغیب با ارشادی بودن هم سازگار است. با توجه به آن چه گذشت، در این جا باید به دنبال مراد جدی و مدلول ماورائی باشیم که منطبق با ظهور حالی شارع مقدّس بوده و آن دو مسأله در آن ملحوظ شود.

فقه الحدیث اخبار "من بلغ"

قبل از بیان احتمال مورد نظر، ابتدا به بیان احتمالات گفته شده‌ای که قائلمنی نیز دارد و هم چنین احتمالات قابل فرض خواهیم پرداخت و سپس به نقد و بررسی آن‌ها پرداخته، و در نهایت اثبات احتمال مورد قبول را پی خواهیم گرفت.

۱. ارشاد به حکم عقل:

این احتمال که به تفصیل و توضیح آن می‌پردازیم ظاهراً مورد نظر مرحوم امام خمینی رحمته‌الله واقع گردیده است. مضمون مطابقی احادیث من بلغ حاوی این معنا است که هر گاه ثوابی در مورد عبادتی برسد - حتی اگر توسط روایت ضعیفی رسیده باشد و قطعی نباشد - و لو در صورت محتمل بودن، مکلف آن فعل دارای ثواب را به قصد و انگیزه نایل شدن به آن ثواب یا همان قصد و رجاء انجام می‌دهد، آن ثواب برایش منظور خواهد بود. حال، در صورتی که مکلف هنگام انجام عمل، قصد یاد شده را

دارا باشد، از آن به "انقیاد" تعبیر کرده‌اند. این در حالی است که اگر روایاتی در مقام بیان ثواب در صورت انقیاد هم وجود نمی‌داشت، خود عقل عملی به تنهایی به ترتب یافتن ثواب بر انقیاد و قصد رجاء حکم می‌نمود.

ملاحظه می‌شود اخبار من بلغ چیزی مضاف بر آن چه که حکم عقل است را بیان ننموده است، و صرفاً اخبار مزبور که توسط شارع بیان گردیده است ارشاد و راهنمایی به حکم عقل عملی است، و آن را تأیید نموده است. نتیجه این سخن چنین می‌شود که مقصود جدی از اخبار من بلغ، همان جملات خبریه است که حاوی هیچ تأسیسی و حکم مولویتی از جانب شارع مقدس نمی‌باشد، نه حکم مولوی اصولی "حجّیت" و نه حکم مولوی فقهی "استحباب".

۲. حکم اصولی 'جعل حجّیت':

این احتمال مورد نظر برخی از اصولیون از جمله مرحوم میرزای نایینی می‌باشد، و تفصیل آن این گونه است که شارع مقدس توسط اخبار من بلغ مطلق روایات و احادیث باب سنن و مستحبات را حجّت دانسته است. به طوری که حتی اگر روایت ضعیفی بیانگر سنتی از سنن و مستحبتی از مستحبات باشد، باز هم معتبر است و قابل تمسک می‌باشد؛ چرا که شارع توسط این اخبار در صدد بوده تا نوعی توسعه در حجّیت روایات قرار دهد و در باب مستحبات، حجّیت روایات ضعیف السند و روایاتی که در طرق آن‌ها افراد غیر عادل می‌باشند را به امضای خود برساند.

در حالی که تا قبل از این اخبار، تنها روایت قوی السند و خبر عادل به وسیله ادلّه حجّیت خبر واحد دارای اعتبار و حجّیت می‌باشد. به بیان دیگر، از اخبار مزبور بر می‌آید که در باب مستحبات آن شرایط سخت - که حتماً در تمام طبقات راوی باید عادل باشد و... - وجود ندارد و به صرف این که خبری از معصوم علیه السلام برسد - که تنها موضوعش من بلغ و بلوغ است - و بلوغ بر آن صدق کند، حجّت است و می‌توان بر طبق مفاد آن عمل نمود. در واقع گویا در روایات سنن نوعی تسامح قرار داده شده

۱. بنا بر این احتمال، مراد جدی همان مدلول مطابقی اخباری است؛ زیرا هنگامی که خطابات شارع حمل بر معنای ارشادی شود اخباری‌اند، و نه انشائی.

است و اتفاقاً تعبیر معروف اصولیون قاعده تسامح در ادله سنن با این احتمال، تناسب و سازگاری دارد.

لازم به تذکر است که بنابر این احتمال، میان بحث حاضر با مبحث حجیت خبر واحد تناسب و رابطه برقرار است و این بحث در واقع از فروع آن مبحث محسوب می‌شود؛ زیرا در مبحث حجیت خبر واحد، تنها حجیت و اعتبار روایات قوی السند و خبر عادل توسط ادله حجیت ثابت می‌شود، لیکن در بحث حاضر، بنابر این احتمال حتی حجیت روایات ضعیف و خبر فاسق در باب سنن نیز اثبات می‌شود، و نهایتاً مراد جدی و مدلول ماورائی شارع از این اخبار یک حکم اصولی تحت عنوان "حجیت خبر و روایات ضعیف در باب مستحبات و سنن" خواهد بود. در حقیقت، مراد جدی از اخبار من بلغ، جعل یک مسئله اصولی است و آن توسعه حجیت خبر در باب مستحبات و سنن برای اخبار ضعیف السند می‌باشد.

۳. حکم فرعی فقهی 'استحباب':

مقصود از جعل استحباب طبق مفاد اخبار من بلغ در این احتمال آن است که شارع مقدس عنوان "ما بلغ علیه الثواب" را مستحب قرار داده است. بنابر این احتمال، هر فعلی که بر آن ثوابی رسیده باشد با این عنوان ثانوی دارای استحباب بوده و انجامش توسط مکلف مستحب است. در واقع، آن چه موضوع این حکم شرعی قرار گرفته عنوان ثانوی بلوغ ثواب است.

استحباب نفسی و استحباب غیری:

استحباب مزبور فی نفسه به دو شکل نفسی و طریقی قابل تصور است. یعنی هم می‌تواند یک حکم نفسی باشد که ملاک در خود این عنوان ثانوی است، و هم می‌تواند یک حکم طریقی و ظاهری باشد که استحباب شرعی احتیاط است - همچنان که به تفصیل خواهد آمد - لیکن در این احتمال منظور همان حکم استحباب نفسی عنوان ثانوی ما بلغ علیه الثواب است. مرحوم آیت الله خوئی رحمته الله این احتمال را قبول دارند و معتقدند خود عنوان "ما بلغ علیه ثواب" ملاک و مصلحت

نفسی دارد که به استحباب شرعی آن می‌انجامد.

۴. صرف وعدا:

احتمال دیگر آن است که قایل شویم مفاد اخبار یاد شده اخبار به وعد است: وعده به ثواب، یعنی هر گاه مکلف فعل ثواب‌دار وارد شده در روایتی را انجام دهد، خداوند از باب منت و تفضل همان مقدار ثوابی را که بیان شده به او می‌دهد. در حقیقت، شارع توسط این اخبار می‌خواهد بگوید متعهد می‌شویم همان ثواب را به کسی که عمل می‌کند عطا کنیم. در این احتمال دو ویژگی وجود دارد که عبارتند از: الف) بنابر این احتمال همان گونه که اشاره رفت، مفاد اخبار من بلغ اخباری است نه انشایی. یعنی شارع صرفاً در مقام خبر دادن از این واقعیت است که به عمل کننده آن فعل، از باب تفضل و امتنان ثواب خواهد داد.

ب) از آن جا که جملات و خطابات حاوی ترغیب و بعث و طلب، جملات انشایی هستند، لذا بنابر این احتمال، مراد جدی از اخبار من بلغ تنها یک وعد بدون ترغیب و طلب خواهد بود که از آن به صرف وعد تعبیر می‌شود. به دیگر بیان، تفضل و امتنان مزبور در طول امر نبوده و از آن امر و طلب فهمیده نمی‌شود؛ زیرا همان گونه که دانسته شد در این احتمال مراد جدی تنها اخبار و خبر دادن از یک واقعیت است که «اگر عملی انجام دهی، همان مقدار ثواب را می‌بری» نه این که «عمل کن و انجام بده تا آن ثواب را ببری».

۵. بیان میزان ثواب:

احتمال پنجمی که مطرح است این است که در جایی استحباب و خیر بودن عملی عقلاً و یا شرعاً ثابت است، اما اگر در یک موردی، روایتی - هر چند ضعیف -

۱. البحوث في علم الاصول، ج ۵: ص ۱۲۱ / سطر ۱۵:

... أن يكون المقصود مجرد الوعد من الشارع لمصلحة فيه باعطاء ذلك الثواب لمن عمله فتكون قضية خبرية صرفه، ولو بملاك تعظيم النبي ﷺ واحترامه، وبعد حصول الوعد نقطع بالوفاء به من دون أن يكون هناك أمر و ترغيب و مطلوبية.

ترتب مقدار ثوابی را بر آن عمل مستحب بیان می‌کند، در این صورت اخبار من بلغ آن مورد را نظر دارد و می‌گوید که آن مقدار ثواب رسیده شده توسط آن روایت ضعیف از آن کسی که آن مستحب را انجام دهد خواهد بود. در حقیقت شارع می‌خواهد محرکیت استحباب ثابت را از این طریق افزایش دهد. بنابر این، اخبار مزبور تنها ناظر به مقدار ثواب است و ارتباطی به اثبات اصل استحباب عمل ندارد. باید توجه نمود که در پاره‌ای از روایات باب، تعبیری وجود دارد که با احتمال مذکور سازگار است. به عنوان نمونه: در برخی از این روایات چنین آمده: «من بلغه ثواب علی شیء من الخیر» که عبارت «من الخیر» ظهورش چنین است که خیر بودن و رجحان عمل و استحباب آن با قطع نظر آن خبر مفروغ عنه و مسلم است.

۶. جمع بین احتمال اول و چهارم:

احتمال دیگری وجود دارد که عبارت است از جمع بین ارشادیت احتمال اول و وعد احتمال چهارم. در واقع مقصود از این اخبار هم ارشاد به حکم عقلی است یعنی حسن عقلی انقیاد، حکمی که همه عقلا قبولش دارند و شارع نیز به عنوان سید العقلاء آن را توسط اخبار مزبور تأیید می‌کند. و هم علاوه بر ارشاد، یک نوع تأسیسی هم قرار داده است که عبارت است از وعده دادن به همان مقدار ثواب بالغ.

نقد و بررسی احتمالات پنج گانه

قبل از اثبات احتمال مورد قبول، همان گونه که وعده کرده بودیم ابتدا به نقد و بیان اشکالاتی که در هر یک از احتمالات وجود دارد می‌پردازیم، و در پایان پیرامون آن چه که خود آن را استظهار می‌کنیم سخن خواهیم گفت. در این بین نیز ابتداء کلام را از دو احتمال چهارم و پنجم شروع نموده، و پس از آن به بررسی سه احتمال اول که در میان اصولیون طرفدارانی نیز دارد، می‌پردازیم.

۱. نقد احتمال چهارم:

بنابر آن چه در مقدمه بیان شد، یعنی ظهور خطابات شارع در ترغیب و طلب، می‌توان گفت احتمال چهارم قابل پذیرش نیست؛ زیرا همان گونه که گذشت تنها وعده دادن خالی از ترغیب، مخالف ظهور نوعی خطابات و روایات صادره از شارع است، مخصوصاً روایاتی که معترض سنن و مستحبات و ثواب و عقاب می‌باشد که ظهور قوی در ترغیب و تحریک دارد.

۲. نقد احتمال پنجم:

به دو دلیل احتمال پنجم نیز مورد قبول نیست:

الف) اگر چه در برخی از روایات باب، تعبیر "علی خیر" آمده و این تعبیر ظاهر در این احتمال است، ولی همه روایات من بلغ این گونه نبوده و دارای تعبیر فوق نمی‌باشند، بلکه اطلاق داشته و شامل آن جایی که خیریت و استحبابش به غیر همان خیر بالغ ثابت نشده است نیز می‌گردد، در نتیجه نمی‌توانند ظهور در این احتمال داشته باشند. این در حالی است که همه این روایات دارای یک سیاق و مقصود واحدی می‌باشند.

ب) حتی آن روایاتی که در آن‌ها تعبیر "علی خیر" به کار رفته را نمی‌توان حمل بر مسلم بودن خیریت و استحباب نمود؛ زیرا این معنا در صورتی صحیح خواهد بود که منظور از کلمه خیر، خیر واقعی باشد و به دلیل آن که اگر خیر واقعی در مراد باشد آن گاه می‌توان گفت خیریت و استحباب مفروغ عنه و مسلم است.

در حالی که مقصود از تعبیر مزبور ممکن است خیر ادعایی، و یا به دیگر بیان خیر عنوانی باشد که خیر بالغ عنوان کرده است. یعنی ادعا کرده که خیر است و ثواب دارد، نه این که خیر واقعی مفروغ عنه باشد تا از آن ثبوت استحبابش در مرتبه سابقه لازم آید.

۳. بررسی احتمالات سه گانه مشهور:

در نقد و بررسی احتمالات سه گانه اول، کلام را با سخن مرحوم آیت الله

خویی رضی الله عنه آغاز نموده و پس از آن به استدلالات دیگری در جهت اثبات معنای یاد شده خواهیم پرداخت. ایشان از سه احتمال مشهور سومین احتمال یعنی استحباب نفسی را برگزیده و از آن جایی که دایره احتمالات به نظر ایشان از این سه تا بیشتر نبوده لذا به صورت مستدلّ دو صورت اوّل را نفی کرده و سومین صورت را متعیّن دانسته‌اند.^۱

در نظر ایشان نه احتمال اوّل یعنی ارشادیت می‌تواند درست باشد و نه احتمال دوم یعنی حجّیت. در نتیجه، احتمال سوم که استحباب نفسی است متعیّن می‌شود. به نظر می‌رسد در صورتی می‌توان با نفی معنای ارشادیت و حجّیت، اثبات معنای سوم یعنی استحباب را نتیجه گرفت که مطمئن باشیم غیر از سه احتمال معروف بین اصولیون، جای هیچ احتمال دیگری در اخبار من بلغ نباشد، در حالی که بنا بر آن چه گذشت احتمالات دیگری در این اخبار نیز موجود می‌باشد. به عبارت دیگر، دایره احتمالات پیرامون تعیین مراد جدّی از این اخبار از آن سه احتمال فراتر رفته و از آن جایی که مرحوم آیت الله خویی رضی الله عنه برای اثبات فرض مورد قبولشان بر نفی احتمالات دو گانه قبلی (ارشادیت و حجّیت) استدلال نموده‌اند، لازم بود تمامی احتمالات ممکن را نفی کنند.

استدلال آیت الله خویی رضی الله عنه در ردّ دو احتمال اوّل:

نفی احتمال اوّل: انکار حمل اخبار من بلغ بر معنای ارشادیت در نظر ایشان به دلیل مخالفت این معنا با ظهور حالی و نوعی مولی در ترغیب و بعث می‌باشد. چرا که مقتضای ظاهر حال مولی در خطابات خود، ترغیب و تشویق و به دنبال آن بعث و طلب و امر شرعی می‌باشد که در این صورت انشاء بوده و دیگر اخبار نخواهد بود.

۱. لازم به ذکر است اگر در مدلول مطابقی اخبار من بلغ فعل امر به کار می‌رفت و گفته می‌شد: «إفعل من بلغ علیه الثواب»، آن‌گاه برای حمل این اخبار بر احتمال سوم و معنای استحباب، کافی بود فعل امر "إفعل" را بر معنای استجابی آن - نه وجوبی - حمل کنیم تا آن را ثابت کرده باشیم. اما از آن جایی که عبارت ظاهری و مدلول مطابقی اخبار یاد شده چیزی جز ترتّب جزا بر شرط (جمله شرطیه) نمی‌باشد، لذا برای تعیین مدلول تصدیقی و ماورائی و مراد جدّی لازم است سایر احتمالات ممکنه را نفی نموده تا در نهایت بتوان احتمال مورد قبول را به اثبات رساند.

در حالی که بنا بر معنای ارشادیت صرفاً یک مفاد اخباری وجود دارد، نه انشائی؛ و لذا در آن ترغیب و تشویق، و در نتیجه طلبی وجود نخواهد داشت.

اشکال: در ظهور حالی مولی در ترغیب^۱ دو نوع ترغیب قابل تصوّر است:
الف) ترغیب شرعی: یعنی ترغیب و تشویق به احکام شرعی نظیر اوامر و خطابات مولویّه همانند امر به اقامه صلاة یا ایتاء زکاة.

ب) ترغیب عقلی: یعنی ترغیب کردن مولی به حکم عقلی عملی که خود نوعی ترغیب به عمل است، آن هم عملی که عقل عملی حسن آن را درک کرده است. و لذا مولی به حکم عقل عملی تشویق و ترغیب می‌کند؛ اما نه از آن جهت که چون شارع است تشویق می‌کند، بلکه از آن حیث که بما هو عاقل و بلکه سیّد عقلاست تشویق می‌کند. در نتیجه، ظهور مولی در ترغیب با ترغیب عقلی نیز سازگاری دارد. اکنون با توجه به مقدمه مزبور معلوم می‌شود ظهور حالی مولی در ترغیب، با حمل بر معنای ارشادی "ترغیب عقلی" هیچ منافاتی نداشته، و در ارشاد و تنبیه به حکم عقل عملی، چون ارشاد به عمل است، ترغیب هم وجود دارد. در نتیجه، حمل خطابات مولی و اخبار من بلغ بر ارشادی بودن آنها در تضاد با ظهور حالی یاد شده (ظهور در ترغیب) قرار نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، ارشادیت با ترغیب قابل جمع است.

پس استدلال ایشان تا این اندازه برای نفی احتمال اول و معنای ارشادیت کافی نیست. بله، در این جا نکته دیگری وجود دارد که با توجه به آن احتمال یعنی ارشادیت صرف قابل قبول نمی‌باشد و آن عبارت از این است که ظهور حالی و نوعی مولی علاوه بر ترغیب، بر مولویت و تأسیس نیز می‌باشد. همان گونه که قبلاً گذشت. یعنی شارع به طور معمول در پی این است که شرع و قانون خود را بیان کند، نه این که به دنبال بیان قانون مُشرع و قانون‌گذار دیگری نظیر عقل و عقلا باشد. به بیان دیگر، مقتضی حال شارع در خطابات، ترغیب مولوی است و صدور خطابات و اوامر او بما هو مولی می‌باشد، نه بما هو عاقل. پس روشن شد دلیل نفی کننده معنای ارشادیت همین ظهور در مولویت است، و

۱. ترغیب به فعل در حُسن، و ترغیب به ترک در قُبَح.

نه ترغیب محض. بنابر این، استدلال مرحوم آیت الله خوئی رحمته الله علیه برای نفی احتمال اول ناقص است؛ زیرا ایشان تنها اکتفا به ظهور در ترغیب کرده با این که لازم بود ظهور در مولویت نیز ذکر شود. البته باید گفت در صورتی که بتوانیم روایات من بلغ را به گونه‌ای تفسیر کنیم که در ضمن ارشادی بودن آن، ظهور در ترغیب و مولویت هم ملحوظ و محفوظ گردد، آن وقت می‌توانیم بگوییم با معنای ارشادیت قابل جمع بوده و منافاتی ندارد.

در آینده هنگام بیان تفصیلی احتمال ششم که مورد قبول ماست، به نکته‌ای خواهیم پرداخت که با توجه به آن، این مطلب مفصلاً روشن خواهد گردید.

نفی احتمال دوم: مرحوم نائینی رحمته الله علیه معتقد است مراد جدی از این اخبار، جعل حجّیت می‌باشد. و این از نظر آقای خوئی رحمته الله علیه و برخی دیگر خلاف ظاهر روایات باب است. مخالفین این احتمال، بر نفی آن استدلال کرده و گفته‌اند به طور کلی در مواردی که ادله و روایاتی در صدد جعل حجّیت باشند دارای لسان ویژه‌ای هستند که از آن به کاشفیت و جعل طریقت تعبیر می‌شود. و لسان روایات این گونه است: «این واقع است» و یا «این خبر ظنی مطابق با واقع است» مانند «صَدَقَ الْعَادِلُ» و یا «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالْشَكِّ» و یا مثل «بَلَى قَدْ رَكَمْتُ» و یا نظیر «مَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فِائِي يُؤَدِّي». به عبارت دیگر، لسان این گونه ادله، لسان تعبّد به علمیت و کاشفیت بوده و می‌گوید: ظنّ مطابق با واقع بوده و درست است و مفاد آن‌ها جعل طریقت و علمیت می‌باشد، و لذا در این گونه لسان‌ها عبارتی تردیدآمیز مانند «و ان لم یکن كذلك» وجود ندارد.

این در حالی است که در اخبار من بلغ تعبیری وجود دارد که با لسان جعل حجّیت و لسانی که ظهور در معنای حجّیت دارد سازگاری ندارد، که عبارت «کان له ذلک و ان کان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله» می‌باشد. یعنی: «اگر ثواب ابلاغ شده را انجام دهی خداوند آن را برای تو قرار می‌دهد؛ اگر چه آن ثواب ابلاغ شده بیان نشده باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نگفته باشد». این تعبیر و نظیر آن «و ان لم یکن كذلك» که در ذیل این روایات آمده با جعل حجّیت منافات داشته و در نظر ایشان نافی احتمال دوم است.

اشکال: استدلال اقامه شده توسط مخالفین احتمال جعل حجّیت از چند جهت مخدوش است:

اولاً این که: در باب جعل حجّیت حتماً باید مفاد ادله آن جعل علمیت و کاشفیت باشد (مطابق مبنای مرحوم نایینی رحمته) از نظر ما قابل قبول نیست. بله، یکی از السنه جعل حجّیت می تواند جعل علمیت و طریقیّت باشد؛ ولی این امر کلیّت ندارد؛ زیرا ممکن است در جایی حجّیت جعل شود ولی لسانش، لسان جعل کاشفیت و طریقیّت نباشد. البته آن چه که اماره باشد به ملاک کاشفیت و طریقیّت جعل می شود ولی نه به لسان و عنوان آن. به بیان دیگر، لازم نیست عنوان حکم معمول، طریقیّت و یا علمیت باشد؛ زیرا ممکن است در مواردی حجّیت با ملاک کاشفیت و طریقیّت باشد ولی با عنوان امر به عمل یا حکم مماثل و یا غیر آن جعل شود.

ثانیاً: بنابر پذیرش مبنای جعل طریقیّت در باب حجّیت، تنها ممکن است در باب امارات که ملاک حجّیتشان کاشفیت و طریقیّت است، تناسب داشته و قابل قبول باشد، اما در نوع دیگر از حجّت ها (یعنی اصول عملیه) جایی برای پذیرش مبنای مزبور وجود ندارد.

بدون تردید معمول در لسان جعل این اصول و "ادله فقهانی" علمیت و طریقیّت نیست، نظیر اصل براءت یا اصل احتیاط - بنابر نظر اخباریون - . بنابر این، لسان اخبار من بلغ؛ با حجّیت در حد اصول عملیه منافاتی ندارد که در نتیجه می تواند جعل حجّیت در حد یک اصل عملی باشد، و نه بیشتر. به عبارت دیگر، شارع توسط اخبار مزبور (در موارد مستحبات و مواردی که سستی به وسیله خبری نقل شود) در این دایره خاص، یک حکم ظاهری جعل کرده که از آن به استحباب طریقی تعبیر می شود.

مقصود شارع از جعل حکم مزبور حفظ مستحب واقعی بوده، نه جعل استحباب نفسی برای عنوان ثانوی ما بلغ، و در ضمن آن نیز وعده داده که آن ثواب را در صورت انجام آن مستحب بالغ به عامل بدهد، حتی اگر هم مطابق با واقع نباشد؛ زیرا در این صورت، به خاطر انقیادش مستحق آن ثواب می گردد. بنابر این،

می تواند مقصود از اخبار من بلغ امر به استحباب باشد به عنوان یک حکم ظاهری
طریقی برای حفظ مستحب واقعی در میان ما بلغ ها (مستحبات بالغه) که این (امر به
استحباب به عنوان حکم ظاهری) خود نوعی جعل حجّیت و ثبوت استحباب
ظاهری به عنوان اصل عملی خواهد بود، البتّه حکم ظاهری استحبابی یاد شده یک
حکم اصولی دیگری غیر از حجّیت خبر می باشد.

حاصل سخن آن که مرحوم آیت الله خوئی رحمته الله علیه با استدلال خود نمی تواند احتمال
دوم را منتفی دانسته و در نتیجه به همراه انتفاء احتمال اول معنای سوم، یعنی
استحباب نفسی را متعیّن و ثابت بداند؛ زیرا - بنابر آن چه گذشت - اگر هم لسان اخبار
من بلغ با جعل حجّیت در حدّ اماره منافاتی داشته باشد اما با جعل حجّیت در حدّ
اصل منافاتی نداشته و می تواند مقصود از آن ها جعل امر ظاهری طریقی به استحباب
باشد^۱. نظیر امر به احتیاط در شبهات بدویّه، بلکه سیاق این اخبار با استحباب طریقی
به ملاک احتیاط که از سنخ اصل عملی باشد، بیشتر سازگار است - چنان چه خواهد
آمد - لذا با این استدلال آقای خوئی رحمته الله علیه مبنی بر نفی احتمال دوم نمی توان با قاطعیّت
احتمال سوم از احتمالات سه گانه را متعیّن دانست. تا به این جا در واقع نقل و نقد
اولین دلیل برای اثبات استحباب شرعی (احتمال سوم) گذشت. از این به بعد به دو
دلیل دیگری که در این باره ذکر شده می پردازیم.

دلیل دوم استحباب نفسی:

قائلین این تقریب معتقدند همان گونه که در پاره ای موارد از جمله خبریّه (ماضی
و مضارع) در مقام انشاء و طلب، امر به دست می آید و در واقع این جمله یکی از
هیأت های انشاء و امر به شمار می رود، و در کلمات شارع هم کاربرد بسیار دارد، هم
چنین می توان گفت در اخبار من بلغ در عبارت (من بلغه شیء من الثواب فَعَمَلَهُ کان له
ذلك) جمله خبریّه فعلیّه "فعله" نیز از مصادیق قاعده بالا بوده و در مقام انشاء طلب

۱. تازه پا را کمی فراتر نهاده و می گویم: «اگر هم از این روایات بنا باشد امری و انشائی استفاده شود
نه تنها طریقی بودنش محتمل است، بلکه اقرب آن است که طریقی باشد نه نفسی». البتّه دلیل این
مدعا خواهد آمد.

استعمال شده و از آن امر به دست می‌آید و در واقع فعل ماضی "عَمِلَهُ" به معنای "إِعْمَلَهُ" می‌باشد که در نتیجه معنای عبارت این طور می‌شود: «کسی که ثوابی به او رسید به آن عمل بکند...»، معنای طلب و امر پیدا می‌کند.

حال که امر درست شد، مشکلی وجود ندارد که ظهور امر در استحباب است و بدین وسیله استحباب نفسی ثابت می‌گردد.^۱

اشکال: دو ایراد مهم بر ترغیب فوق وارد بوده و موجب مخدوش شدن آن می‌گردد.

الف) اگر چه در قاعده و کبرای کلی مطلب بیان شده جای هیچ تردیدی نیست و در پاره‌ای موارد جمله خبریه در مقام انشاء طلب، دلالت بر طلب و امر کرده و از آن مفهوم امر استفاده می‌گردد، لیکن مانحن فیه از مصادیق آن کبری نمی‌باشد؛ زیرا در جایی آن قاعده و کبرای کلی مصداق پیدا می‌کند و جمله خبریه ظهور در انشاء دارد که خود حکم، به وسیله آن جمله فعلیه (فعل ماضی) بیان شود، و نه موضوع حکم. به دیگر بیان، آن جمله فعلیه‌ای (ماضی، مضارع) می‌تواند در مقام انشاء طلب بوده و ظهور در معنای طلبی و امری را دارا باشد که بیانگر حکم قضیه باشد^۲، و نه در موضوع قضیه اخذ شده باشد. یعنی نقش مخبر به و محمول را ایفا کند، نظیر مواردی که از معصوم علیه السلام راجع به نماز سؤالاتی می‌شد و حضرت در مواردی که اختلال به نماز وارد شده بود می‌فرمودند: «أعاد» یا «بُعید» که به معنای «أَعَدَّ» است، یعنی باید اعاده کنند. در جملات شرطیه نیز قاعده مزبور در صورتی جریان دارد که فعل در قسمت جزاء قرار گیرد؛ زیرا تنها در این صورت است که فعل بیانگر حکم خواهد بود و می‌تواند به معنای امر باشد. اما اگر در جملات شرطیه، فعل در قسمت جزاء قرار نگیرد، بلکه در قسمت شرط و یا جزء شرط ذکر شود، آن فعل در این صورت تنها متکفل بیان موضوع می‌باشد، و نه حکم، البته موضوعی مقدر الوجود و

۱. ناگفته نماند در صورت استفاده امر از اخبار من بلغ، دیگر نیازی به سخنان گذشته برای اثبات معنای استحباب نفسی نیست و به آسانی می‌توان آن را از راه ظهور امر در استحباب به دست آورد.

۲. دلیل این مطلب آن است که به طور کلی وجود امر در لسان شرع دلالت بر حکمی از جانب شارع دارد. لذا اگر ماضی یا مضارع بخواهد به معنای امر باشد بایستی در مقام بیان حکم باشد.

مفروض الوجود به این صورت: «که اگر چنان کند حکمش چنین است». اخبار من بلغ نیز از این نوع اخیر می‌باشد؛ زیرا در آن‌ها چنین آمده: «من بلغه شيء من الثواب فعمله كان له ذلك».

در این عبارت، موضوع استدلال یعنی فعل "عَمَلَه" مانند فعل "بَلَّغَه" جزء شرط بوده^۱ و نمی‌تواند بیان حکم باشد و به معنای فعل امر (یعنی "إِعْمَلَه" باشد)، همان گونه که فعل "بلغه" نمی‌تواند به معنای "أبلغه" باشد. هم چنین جزاء قضیه شرطیه فوق عبارت «كان له ذلك» است، نه فعل "فَعَمَلَه" که جزئی از شرط بوده و مقام شرط هم مقام فرض و تقدیر است که با بیان حکم سازگاری ندارد. این مانند آن است که پیرامون مسأله نماز، معصوم عليه السلام نفرماید: «أعاد»، بلکه بفرماید: «إذا أعاد» دیگر از این جمله معنای امر «أَعِدْ» فهمیده نمی‌شود. پس ایراد اول استدلال فوق خلط واضحی است که مستلماً دچار آن گردیده است.

ب) اشکال دیگر آن که فرضاً اگر فعل "عَمَلَه" در جزاء قرار می‌گرفت و از آن معنای امر "إِعْمَلَه" با تفصیل گذشته به دست می‌آمد، باز هم برای اثبات استحباب نفسی کافی نبود؛ زیرا طبق بیانات پیش گفته طریقی بودن استحباب، محتمل بوده و آن امر استحبابی می‌تواند طریقی باشد.

پروژه پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تالیفات علمی علوم انسانی

دلیل و تقریب سوم استحباب نفسی:

برخی دلیل دیگری مطرح کرده‌اند و گفته‌اند یکی از السنه بیان استحباب شرعی، لسان ترتیب ثواب است. ترتیب ثواب یعنی باور کردن و مترتب نمودن ثوابی بر عملی، مانند: «من فَطَّرَ صائماً فله كذا» و یا مانند این که «اگر این کار انجام شود قصری در بهشت به او داده می‌شود».

این گونه تعابیر و السنه در خطابات شارع مقدس و روایات فراوان بوده، و بدون استفاده از صیغه امر دلالت دارد بر استحباب کاری، و شارع خیلی از مستحبات را این گونه بیان می‌کند. حتی در مواردی درباره وجوب نیز چنین لسانی آمده است. ما نحن فيه هم از همین قبیل به حساب می‌آید. بنابراین، چون در اخبار من بلغ لسان یاد

۱. فعمله یعنی إذا عَمِلَه .

شده به کار رفته، پس مفاد آنها نیز استحباب می‌باشد. تنها تفاوت این اخبار با سایر السنه ترتیب ثواب آن است که در این جا یک ثوابی در قسمت موضوع قضیه فرض شده است و بعد در جزاء می‌گوید «کان له كذلك» یعنی همان ثواب را بار می‌کند. به عبارت دیگر، در موضوع، ثواب ابلاغ شده را قرار داده سپس حکم می‌کند به ترتب همان ثواب که این همان لسان ترتیب ثواب بوده و تفاوت یاد شده ضرری وارد نمی‌سازد.

اشکال: بر این تقریب هم اشکالات متعددی وارد است که در این جا به یکی از آنها می‌پردازیم. اگر چه تردیدی در مطلب بالا وجود نداشته و یکی از السنه ظاهر در استحباب، ترتیب ثواب می‌باشد؛ اما با این وجود ما نحن فیه از قبیل آن به شمار نمی‌رود. زیرا ظهور لسان ترتیب ثواب و این هیأت ترکیبی خاص مانند «من فطر صائماً فله کذا» و دلالت داشتن آن بر استحباب از باب دلالت وضعی لفظی نبوده و وضعاً بر این معنا دلالت ندارد. به عبارت دیگر، در این لسان صیغه امر به کار نرفته تا مساوق معنای استحباب باشد، بلکه وجود دو نکته در آن است که توسط آن دو نکته می‌توان استحباب را از این گونه السنه استظهار نمود. در واقع ملاک استفاده آن، یکی از آن دو می‌باشد: یک نکته دلالت کنائی این لسان بر استحباب و دیگری استفاده استحباب از باب دلالت اقتضاء است. این دو نکته در اخبار من بلغ یافت نمی‌شود، لذا این اخبار هر چند که به لحاظ ظاهری دارای لسان ترتیب ثواب باشند ولی به خاطر دارا نبودن و عدم قابلیت پذیرش، هیچ کدام از این دو نکته توانایی دلالت بر استحباب نفسی را ندارند. که به شرح ذیل توضیح آن چنین است:

الف) دلالت کنائی: اگر ادعا شود این اخبار از باب کنایه بر این معنا دلالت می‌کند، به این معنا که بار کردن و مترتب ساختن ثواب بر فعلی کنایه از مستحب بودن آن است (از باب ذکر لازم و پی بردن به ملزوم آن) باید گفت کنایه در جایی است که لفظ در معنای حقیقی و مطابقی خود استعمال می‌شود (بر خلاف استعمال مجازی) لیکن مدلول و معنای حقیقی مقصود نبوده و تنها پلی برای کنائی است مانند: «زید کثیر الرماد». در این مثال، اگر چه لفظ در معنای حقیقی خود استعمال شده ولی هرگز این معنا مقصود نبوده، بلکه آن چه از این عبارت مقصود و مد نظر قرار می‌گیرد تنها

معنای جود و کرم می‌باشد و معنای کنائی جود و کرم مقصود جدی است، و نه مدلول مطابقی.

اما آیا می‌توان گفت به طور کلی در لسان ترتیب ثواب این گونه دلالت بر استحباب وجود دارد، به گونه‌ای که اصلاً معنای حقیقی مقصود نباشد و تنها معنای کنائی مقصود قرار گیرد؟ آیا می‌توان ادعا کرد همان گونه که در مثال «زید کثیر الرماد» تنها معنای جود و کرم مقصود بوده و گویا معنای حقیقی آن به فراموشی سپرده شده، در لسان ترتیب ثواب نیز فقط معنای مطلوبیت و استحباب مقصود بوده و معنای حقیقی اصلاً مد نظر نیست؟ در حالی که واقعاً این گونه نیست و معنای حقیقی در این لسان مقصود است. بنابر این، در این اخبار هم مانند سایر موارد ترتیب ثواب بعید است که بتوان از باب کنایه استحباب را استفاده نمود، به طوری که معنای مطابقی و لغوی آن مقصود نباشد و تنها معنای استحباب از آن‌ها فهمیده شود.

ب) دلالت اقتضاء: در واقع وقتی بر فعلی و کاری ثواب بار شود، حتماً در نزد مولی راجح و مطلوب بوده و ترتیب ثواب بر کاری در صورت مطلوب بودن آن است و از خارج به طور طبیعی درک می‌کنیم تا مطلوب نباشد ثواب بر آن بار نمی‌گردد. پس به دلالت التزامی مطلوبیت و استحباب را کشف نمودیم که از این به دلالت اقتضاء تعبیر می‌شود. این نکته در لسان ترتیب ثواب برای استفاده استحباب معمولاً مورد قبول اصولیون واقع شده ولی در این جا وجود چنین دلالتی به توضیح بعدی ناممکن است.

در واقع هر جمله‌ای که به لحاظ ماهیت ظاهری در آن ترتیب ثواب وجود دارد، دارای ملاک اقتضایی یاد شده نیست تا در معنای مزبور ظاهر باشد. و تنها در صورتی این ملاک استفاده استحباب و ملازمه در این لسان وجود دارد که آن فعل و عنوانی که بر آن ثواب بار شده، فی نفسه و ذاتاً موجب استحقاق ثواب نباشد. به تعبیر دیگر، آن فعل فعلی باشد که ذاتاً و بدون هیچ حکم شرعی حسنی دارا نباشد. در این هنگام است که از ترتیب ثواب به دلالت التزامی، امر شرعی و استحباب را می‌توان کشف نمود. اما اگر در لسان دلیلی، ثواب بر عنوانی باشد که ذاتاً دارای حسن عقلی و در واقع ثواب است، دیگر برای آن چنین استظهاری از باب دلالت اقتضاء وجود ندارد.

این مانند آن است که اگر مولی در دلیلی بگوید: «هر کس اطاعت کند ثواب دارد». از این عبارت نمی‌توان به دلالت اقتضاء امر به اطاعت را به دست آورد. چون اطاعت فی نفسه (عقلاً) ثواب استحقاقی دارد و در آن فرقی نمی‌کند که چه ترتیب ثواب بشود، یا نشود.

اخبار من بلغ نیز از همین قسم اخیر است؛ زیرا در موضوع آن‌ها خصوصیتی اخذ شده که ذاتاً مقتضی ثواب است. عبارت «من بلغه شیء من الثواب فعمله»، یعنی اگر خبری پیرامون ثوابی برسد (هر چند ضعیف باشد) و به نیت آن ثواب رسیده عمل شود آن ثواب را خواهد برد. در این جا از تعبیر "فعله"، انجام دادن به قصد آن ثواب، فهمیده می‌شود که این همان خصوصیت یاد شده است، یعنی انقیاد است و عمل کردن به قصد ثواب احتمالی ذاتاً دارای ثواب می‌باشد که در این جا در موضوع اخذ شده است. مانند آن که مولی بگوید: «اگر به خاطر احتمال تکلیف "استحباب محتمل" انقیاد کردی، ثواب خواهد داشت، حال چه آن فعل محتمل واقعاً مستحب باشد یا نباشد». این خصوصیت "قصد انقیاد" به خودی خود مقتضی ثواب بوده و دیگر نمی‌توان از ترتیب ثواب بر آن به دلالت اقتضاء کشف نمود که مأمور به شرعی و مستحب است. بنابر این، ما نحن فیه با امثال «من فطر صائماً فله کذا» متفاوت بوده و نمی‌توان از لسان ترتیب ثواب در اخبار من بلغ یک امر استحبابی نفسی استفاده کرد.

بررسی بیشتر پیرامون احتمالات سه گانه:

واقع مطلب آن است که هیچ ظهور و دلیلی برای نفی احتمال اول یعنی ارشادیت وجود ندارد؛ زیرا قدر متیقن و همان احتمال اول و ارشاد به حکم عقل به حسن انقیاد می‌باشد و هر احتمال دیگری مفاد زائدی را در بر دارد که نیاز به ظهور و دلالت و مؤونه زائده دارد. و در مقابل، چیزی که بتواند دو احتمال دوم و سوم را متعین سازد وجود ندارد.

برای توضیح بیشتر باید گفت: تعبیر لفظی و ظاهری در اخبار من بلغ چیزی جز جمله شرطیه نبوده و ظهور جمله مزبور با ارشاد سازگار است و رجحان با همین

صورت است، البته تا وقتی که آن دو احتمال دیگر (احتمال دوم یا سوم) متعین نگردد. این در حالی است که عبارت به کار رفته در این اخبار جملهٔ انشائیّه نبوده تا بتوان به آسانی از آن استحباب یا حجّیت را استفاده نمود. پس اگر ما باشیم و این روایات، بیش از همان ارشاد به حسن انقیاد عقلی و یا به عبارتی ارشاد به احتیاط عقلی به دست نمی آید.

البته همان طور که قبلاً اشاره کردیم و بعداً در احتمال ششم خواهیم گفت در این اخبار علاوه بر معنای ارشادیت، مدلول دیگری نیز وجود دارد که موجب محفوظ ماندن ظهور در ترغیب و مولویت نیز خواهد بود. این در حالی است که اگر بنا باشد مفاد اخبار من بلغ را بر معنای انشائی حمل نموده تا بدین وسیله به مقتضای ظهور خطابات در مولویت عمل نماییم و از آن امر و طلبی به دست آوریم، با توجه به آن چه گذشت ذکر چند نکته پیرامون آن چه توسط این امر جعل می شود، ضروری می باشد.

اولاً: به وسیلهٔ آن نمی توان حجّیت در حدّ اماره را جعل کرد؛ زیرا همان گونه که گذشت لسان این اخبار با جعل حجّیت در حدّ اماره هیچ گونه تناسبی ندارد.

ثانیاً: اگر بنا باشد از آن استحباب منظور باشد، آن استحبابی با ظاهر تعابیر روایات باب تناسب و سازگاری دارد که استحباب طریقی باشد، و نه استحباب نفسی. به عبارت دیگر، لسان این روایات با نفسیت ناسازگار و با طریقیّت سازگار می باشد. دلیل این مطلب آن است که معمولاً هنگام جعل استحباب نفسی همان عنوان منظور شده، و بر آن استحباب بار می شود. به عبارت دیگر، خود عنوان مستحب، واجد ملاک می باشد. این در حالی است که مقصود در اخبار من بلغ اثبات همان حکم بالغ و ثواب بالغ است، یعنی می گوید: همان ثواب بالغ وجود دارد، چون در این روایات ابتداءً بلوغ یک ثوابی را توسط روایتی هر چند ضعیف فرض کرده و پس از آن اضافه می کند آن ثواب ابلاغ شده به وسیلهٔ خبر ضعیف را اگر کسی عمل کند همان را خواهد برد. از ظاهر آن معلوم است که جز ابلاغ ثواب هیچ اشاره ای به عنوان مستحب ندارد و روشن است این لسان با احکام طریقی بیشتر می سازد و شبیه لسان احتیاط است، نظیر «من ترك الشبهات نجی من المحرّمات» که ناظر به واقعیت بوده و

می‌خواهد بگوید اگر از شبهه دوری کردی از آن مشتبه اگر واقعاً حرام بود نجات یافته‌ای.

این جا نیز همین معنا را دارد و می‌خواهد بگوید اگر آن مستحب ابلاغ شده توسط خبر ضعیف را انجام دادی با این که ثواب واقعی یقینی نیست ولی خداوند آن را به تو می‌دهد. شاید به همین دلیل بوده که مرحوم میرزا رحمته‌الله پیرامون مفاد اخبار من بلغ به جعل حجّیت که حکم طریقی و ظاهری است گرایش پیدا نموده است. بنابر این، بر فرض استفاده امر و انشاء از این روایات آن چه مناسب بوده و با ظهور این ادله سازگار است و حتّی دارای آن مشکل حجّیت در حدّ اماره هم نمی‌باشد، معنای استحباب طریقی بوده که قبلاً نیز پیرامون آن بحث کردیم.

۶. احتمال ششم:

همان گونه که قبلاً اشاره شد، احتمال مورد قبول ما پیرامون مدلول و مراد جدّی اخبار من بلغ معنایی است که در آن بین ارشادیت و مولویت به گونه خاصی جمع شده است. قبل از هر چیز یادآوری مطلبی که در گذشته بیان شد لازم است یعنی به طور کلی اصل اولی در خطابات شارع ظهور آن‌ها در دو امر است که عبارتند از: ترغیب و مولویت.

به عبارت دیگر، شارع هم در صدد ترغیب و تشویق به فعل و یا ترکی بوده، و هم در عین حال در مقام تأسیس و اعمال مولویت خویش می‌باشد. حال با توجه به این دو ظهور حالی و نوعی، باید برای تبیین مراد جدّی این اخبار راهی را پیش گرفت که منطبق با این دو ظهور باشد.

در این جا دو نکته قابل ذکر و توجه است:

اول: آن که شارع همان گونه که بیان احکام مولوی شرعی تأسیسی را متکفّل است و مقتضای حال و وظیفه او بما هو شارع است، هم چنین بیان احکام عقلی عملی مربوط به باب اطاعت و عصیان او امر شرعی نیز شأن او و از وظایف او جهت متنبّه کردن عقول و فطرت‌های انسان‌ها و بیدار کردن حجّت باطنی آن‌هاست که آیات و روایات در این زمینه فراوان است. لهذا چنان چه عنوان وارد شده در لسان

دلیلی مناسب با این مقوله باشد، یعنی موضوع حکم عقلی عملی در باب اطاعت و عصیان مولی باشد دیگر ظهور خطاب شرعی در مولویت به معنای اول از بین خواهد رفت، که ما نحن فیه این چنین است؛ زیرا تعبیر «من بلغه شیء من الثواب فعمله» همان تعبیر انقیاد و انجام شیء به جهت تحصیل ثواب مولی در آخرت است که اطاعت می‌باشد. بنابر این، این لسان بیش از ظهور در ترغیب بر اطاعت و انقیاد اوامر استحبابیه مولی که عقلاً حسن می‌باشد، ظهور دیگری ندارد.

دوم: ظهور در مولویت یک ظهور لفظی نیست، بلکه ظهور حالی است و در اشباع این ظهور کافی است. آن چه در این روایات آمده است که شارع متعهد می‌شود همان مقدار ثواب بالغ را به مکلف عطا نماید؛ زیرا این دیگر به حکم عقل نیست، بلکه تأسیس و تفضّل شارع است.

با توجه به این دو نکته استظهار استحباب شرعی، چه نفسی (به معنای استحباب نفسی عنوان ثانوی ما بلغ علیه الثواب) و چه طریقی (به معنای استحباب احتیاط در موارد بلوغ ثواب) نیاز به مؤونه زائده‌ای دارد که از لسان این روایات استفاده نمی‌شود و همان مختار حضرت امام خمینی علیه السلام اقرب به نظر می‌رسد. و الله العالم بحقایق الامور.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله علمی پژوهشی
جهت دوم:

ثمرات فقهی مترتب بر احتمالات گذشته

تاکنون پیرامون اولین موضوع، یعنی فقه الحدیث و احتمالات گوناگون آن به بحث و بررسی پرداختیم. در این قسمت به ثمراتی که بر احتمالات مشهور اصولیون (احتمال دوم و سوم) مترتب است، می‌پردازیم.

مرحوم آقای خوئی علیه السلام بعد از بیان تفصیلی خود درباره اثبات احتمال سوم (استحباب نفسی عنوان ما بلغ علیه الثواب) و متعین دانستن آن از میان احتمالات سه گانه، پیرامون احتمال دوم و سوم که هر کدام یک حکم شرعی جداگانه بود^۱. یکی

۱. چون احتمال اول حکم شرعی نبوده و صرفاً ارشاد به حکم عقلی است، موضوع این بحث قرار نگرفته است.

اصولی و یکی فقهی، معتقدند هیچ تفاوت عملی بین آن دو وجود نداشته و چه مفاد اخبار من بلغ توسعه در حجّیت خبر ضعیف "جعل حجّیت" باشد و چه جعل استحباب، به لحاظ فقهی هیچ گونه ثمره و اثری مختصّ به این دو در کار نیست. سپس اثری را تبرّعاً از قول مدّعی آن ذکر کرده و ردّ می‌کنند.

اثر ذکر شده در کلام ایشان چنین است: هر گاه در مقابل خبر ضعیف دالّ بر استحباب کاری، روایت معتبر و صحیح السنّی بر حرمت همان کار دلالت کند، مثلاً خبر ضعیف بگوید: «گفتن آمین در نماز بعد از فاتحه مستحب است» ولی آن روایت معتبر از آن نهی نموده و آن را حرام کرده باشد. در این صورت، بنابر دو معنای "حجّیت" و "استحباب" حکم مورد مزبور، تفاوت می‌کند. به این معنا که بنابر استفاده جعل حجّیت از اخبار من بلغ، باید گفت آن خبر ضعیف که حجّیتش را از این اخبار به دست آورده، با خبر معتبر و صحیح که حجّیتش توسط ادلّه خبر ثقه ثابت شده تعارض می‌کند. مانند تعارض و تکاذب دو حجّت با یکدیگر، که یکی دالّ بر حرمت و دیگری دالّ بر استحباب و عدم حرمت است. و همان گونه که گفته شد مستحب با حرمت تعارض دارند، و نه تراحم، همانند دو دلیل متعارض که قهراً نتیجه‌اش تساقط هر دو می‌باشد. بنابر این، مفاد هیچ کدام از آن دو به اثبات نمی‌رسد و در نتیجه حرمت هم نفی می‌شود، هر چند که این نفی ظاهری باشد.

اما بنابر استفاده استحباب نفسی از این اخبار در ما نحن فیه به مقتضای خبر ضعیف هم استحباب وجود دارد. و از طرفی به مقتضای اطلاق دلیل حرمت حتّی برای عنوان ثانوی (در صورتی که اطلاق دلیل حرمت تمام باشد که در این جا به حسب فرض تمام است) حرام است. شبیه آن جا می‌شود که در فعل حرامی ملاک استحباب نیز وجود داشته باشد که در واقع دو ملاک استجابی و حرمت با هم تراحم می‌کنند. اما از آن جایی که ملاک حرمت به مقتضای اطلاق دلیلش فعلیست و اقوی، لذا عروض ملاک استحباب هیچ اثری نداشته و به واقع نمی‌تواند با آن حرمت فعلی تراحم کند. در نتیجه جانب حرمت ترجیح داده می‌شود. تا به این جا این ثمره بین احتمال دوم و سوم تبیین شد.

مرحوم آقای خوئی رحمته الله علیه بعد از بیان ثمره یاد شده^۱ آن را انکار کرده و می‌گویند^۲ اخبار من بلغ چه مفادشان جعل حجیت باشد و چه استحباب اصلاً برای موارد ثبوت حرمت اطلاق ندارد؛ زیرا عبارت: «من بلغه شیء من الثواب» در این اخبار تنها ناظر به جایی است که تنها احتمال استحباب باشد و امر دایر گردد بین مستحب بودن و نبودن، و نه مستحب و حرام. خلاصه، عبارت مزبور چیزی را که حرمتش به وسیله دلیل معتبر یا علم ثابت باشد در بر نمی‌گیرد.

کلام آقای خوئی رحمته الله علیه در ردّ ثمره مورد بحث کاملاً درست می‌باشد. هر چند برای سخن خود دلیلی نیاورده‌اند که ما در این جا به آن اشاره خواهیم کرد. اما قبل از آن توجه به نکته‌ای در تکمیل فرمایش ایشان ضروری است، و آن عبارت است از این که: نه تنها اخبار من بلغ شامل موارد ثبوت حرمت نمی‌شود؛ بلکه در آن جایی هم که احتمال حرمت برود نیز اطلاق ندارد، که در این صورت از موارد دوران امر بین محذورین به شمار می‌رود. یعنی امر مردّد است میان احتمال حرمت و احتمال استحباب. در این صورت، هم به دلیل این که احتیاط و جمع بین آن دو ممکن نیست (و اگر احتیاطی ممکن باشد احتیاط در ترک است زیرا ترک مستحب مشکل و عقابی ندارد) و هم از طرفی در این جا چون انجام فعلی که محلّ دو احتمال حرمت و استحباب است به لحاظ عقلی دیگر هیچ حسنی وجود ندارد، مشمول اخبار من بلغ نمی‌گردد. و خلاصه، روایات من بلغ ناظر به جایی است که مکلف به داعی انقیاد و احتیاط بخواهد کاری را انجام دهد و این در موارد احتمال حرمت عملی نیست تا چه رسد به موارد ثبوت حرمت؛ زیرا همان گونه که اشاره شد در این گونه موارد انقیاد و احتیاط در کار نیست. پس این اخبار مفادش هر چه باشد نسبت به موارد احتمال حرمت اطلاق ندارد تا چه رسد به ثبوت حرمت. بنابر این، دلیل عدم اطلاق (یعنی عدم شمول اخبار نسبت به موارد ثبوت و احتمال حرمت) می‌تواند دو امر باشد که روشن نیست کدام یک در نظر مرحوم آقای خوئی بوده است و آن دو عبارتند از:

۱. مصباح الاصول، ج ۲: ص ۳۲۱.

۲. در واقع ایشان با انکار ثمره یاد شده به طور کلی قائل به وجود هیچ ثمره‌ای نیستند.

الف) انصراف اطلاعات اخبار من بلغ به جایی که حرمتی ثابت نشده باشد یا حتی احتمال آن هم نرود.

ب) و یا به این جهت که از عبارت «فَعَمِلَهُ» به دست می‌آید مفروض در این روایات جایی است که مکلف به خاطر انقیاد و احتمال ثواب انجام دهد و این با موارد احتمال و یا ثبوت حرمت ناسازگار است؛ چون در این موارد دیگر انقیاد در فعل نبوده، بلکه در ترک است. بنابر این، دلیل مطلب فوق یا انصراف دلیل است و یا لفظاً شامل موارد مزبور نمی‌گردد. حال باید دید که ثمرات دیگری هم در این باب وجود دارد؟

همان گونه که گذشت آقای خوئی با توجه به ردّ ثمره مذکور (که از نظر ما نیز مردود بود) به طور کلی به وجود هیچ ثمره‌ای میان قول به استحباب ما بلغ علیه الثواب با معنای حجّیت قائل نیستند. اما حقیقت مطلب آن است که ثمره گذشته انحصاری نبوده و می‌توان ثمرات دیگری میان آن دو فرض نمود.



مرحوم شهید صدر علیه السلام حدود هفت ثمره را مرتب دانسته‌اند که ذیلاً به بیان آن‌ها خواهیم پرداخت.

ثمرات هفت گانه شهید صدر علیه السلام:

۱. اگر در موردی خبر ضعیف بر استحباب آن دلالت کند و در مقابل روایت معتبر و صحیح السنندی دالّ بر عدم استحباب آن باشد، مانند گفتن آمین در مثال قبلی، لیکن با این تفاوت که روایت معتبر تنها بر عدم استحباب آن دلالت کند، و نه حرمت. آن گاه حکم مسأله مزبور بنابر احتمال دوم با حکم آن بنابر احتمال سوم متفاوت است.^۱

اما بنابر احتمال دوم و استفاده حجّیت، خبر ضعیف توسط اخبار من بلغ حجّت

۱. بحوث فی علم الاصول، ج ۵: ص ۱۲۷.

می شود و در مقابلش آن خبر معتبر که حجّتش به وسیلهٔ عمومات ادله حجّیت خبر
ثقه ثابت شده قرار می گیرد و این دو حجّت با هم تعارض کرده و تساقط می کنند و
مفاد هیچ کدام ثابت نمی گردد. در نتیجه، استحبابی ثابت نمی شود. اما بنابر احتمال
سوم استحباب عنوان ثانوی ما بلغ علیه الثواب ثابت می شود.

توضیح آن که: آن چه بنابر این احتمال از اخبار من بلغ به دست می آید،
استحباب نفسی عنوان ثانوی ما بلغ علیه الثواب است، و نه استحباب به عنوان اوّلی. و
خبر معتبر استحباب ثانوی را نفی نمی کند. شاهد بر این گفته عبارت شریف «و إن لم
یقله رسول الله ﷺ» در روایات من بلغ می باشد، یعنی اگر به عنوان اوّلی هم مستحب
نبود آن ثواب - علی کل حال - وجود دارد. این مانند خیلی از افعال و کارهایی است
که به عنوان اوّلی مستحب نیستند؛ ولی به عنوان ثانوی عارض شده بر آن ها دارای
حکم استحبابی می شوند.

حاصل این که: بنابر احتمال سوم میان روایت معتبر دال بر عدم استحباب گفتن
آمین و استحباب ثابت شده به خبر ضعیف هیچ منافاتی وجود نخواهد داشت؛ زیرا
مفاد خبر ثقه نفی استحباب فی نفسه و به عنوان اوّلی است. در حالی که به وسیلهٔ خبر
ضعیف با استفاده از اخبار من بلغ استحباب نفسی به عنوان ثانوی ثابت می شود. در
نتیجه، بنابر این احتمال، گفتن آمین از باب ما بلغ علیه الثواب و از باب عنوان ثانوی
استحباب دارد در حالی که فی نفسه و به عنوان اوّلی مستحب نیست و هیچ گونه
تعارضی و تکاذبی میان این دو قضیه وجود نداشته و قابل جمع می باشند^۱.

اشکال: ممکن است گفته شود اخبار من بلغ نسبت به مواردی که عدم استحباب
با دلیل معتبری ثابت می شود، شمول و اطلاق ندارد.

جواب: با توجه به مطالب گذشته وجهی برای عدم شمول و اطلاق باقی نمی ماند؛
زیرا نکتهٔ عدم شمول اطلاق در موارد ثبوت حرمت همانا عدم امکان انقیاد و انجام
عمل به قصد بلوغ آن ثواب بود که این در مورد ثبوت عدم استحباب نیست، زیرا
ممکن است واقعاً مستحب باشد گرچه خبر معتبری آن را نفی کرده باشد. و لهذا،

۱. در صورتی که معنای اخبار من بلغ استحباب طریقی باشد آن گاه عنوان ثانوی احتیاط به عدم
استحباب عنوان اوّلی قابل جمع است.

انقیاد و احتیاط هم حسن است عقلاً، نظر به جایی که خبر معتبری و خوب فعل را نفی کند، لیکن مکلف احتمال و خوب را واقعاً می‌دهد و می‌خواهد احتیاطاً و رجاء و بدون قصد تشریح انجام دهد.

۲. اگر فرض شود دو روایت ضعیف یکی دالّ بر استحباب فعلی در زمانی و دیگری دالّ بر استحباب فعل دیگری در همان زمان باشد. مثلاً مدلول یکی استحباب روزه اول ماه و مدلول آن دیگری استحباب نماز اول ماه باشد، که با هم فی نفسه هیچ تعارضی ندارند ولی به دلیل خارجی (مانند اجماع) یقین و علم اجمالی پیدا کنیم به مستحب بودن یکی از آن دو در اول ماه، و نه بیشتر. حال، بنابر احتمال سوم در معنی اخبار من بلغ هر کدام یک از آن دو استحباب نفسی دارد اما از باب عنوان ثانوی ما بلغ علیه الثواب؛ زیرا عنوان من بلغ بر هر دوی آن‌ها به طور جداگانه صادق است و به خاطر آن علم اجمالی هم هیچ تکاذب و تعارضی میان دو خبر ضعیف پیش نمی‌آید، چون علم اجمالی به مستحب نبودن بیش از یکی از آن‌ها به عنوان اولی است، و نه ثانوی. و این با استحباب عنوان ثانوی هر دو منافاتی ندارد تا بخواهد به تکاذب و تعارض منجر بشود، هم چنان که هنگام بررسی ثمره قبلی روشن گردید. اما در صورتی که احتمال دوم یعنی جعل حجّیت را پذیرفتیم آن‌گاه علم اجمالی مزبور موجب تکاذب و تعارض بالعرض میان دو خبر ضعیف یعنی دو حجّت گردیده و به تساقط هر دوی آن‌ها منتهی می‌شود و استجابی ثابت نمی‌شود. حاصل آن که بنابر این احتمال دوم نظر مرحوم میرزای نایینی رحمته الله که استفاده حجّیت از اخبار من بلغ می‌کند نه استحباب نماز اول ماه و نه روزه اول ماه ثابت می‌شود، بر خلاف احتمال سوم که استحباب هر دو به عنوان ثانوی ثابت می‌شود و اگر یکی از دو خبر ثقه و معتبر نباشد استحباب نفسی آن دیگری نیز ثابت می‌شود.

البته باید توجه داشت که چنان چه قائلین به احتمال دوم (حجّیت) و استفاده آن از اخبار من بلغ تنها حجّیت مفاد و مدلول مطابقی خبر ضعیف را یعنی در حدّ ثبوت استحباب آن فعل نه لوازم و مثبتات آن - که منشأ تعارض است - قائل شوند، باز هم نتیجه تساقط خواهد بود، البته اگر قائل به مسلک مرحوم میرزای نایینی رحمته الله شویم که جعل دو کاشف و طریق که علم به کذب احدهما باشد ممکن نیست گرچه مخالفت قطعیه عملیه لازم نیاید.

۳. اگر فرض شود به دلیل معتبری مانند لا ضرر و یا غیره، استحباب را در موارد ضرر نفی کنیم که در واقع آن دلیل معتبر (مانند لا ضرر یا هر دلیل دیگری) ادله مستحبات را مقید ساخته به جایی که انجام مستحب موجب ضرر نباشد، آن گاه روایت ضعیفی، بر استحباب فعلی مضر دلالت کند. مثلاً مفاد آن مستحب بودن سینه زنی و قمه زنی بر سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام باشد که در مورد مزبور مقداری ضرر معمولاً موجود است. بنابر استفاده حجّت از اخبار من بلغ، خبر ضعیف حجّت گردیده و با آن دلیل دیگر که نفی استحباب را در موارد ضرر می کند، متعارض می شود، لیکن چون اخصّ از آن دلیل است لذا آن را قید زده و در نتیجه استحباب آن عمل خاص که فی نفسه ضرری است، ثابت می شود.

این بحث ادامه دارد...



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی